

در تمام امور مهم، زنان به حساب نمی آیند

موژان مؤمن

خلاصه

این مقاله اثبات می نماید که هدف دیانت بهائی مبنی بر دستیابی به تساوی زن و مرد از طریق کوشش برای ارتقاء موقعیت زنان در جامعه تحقق نمی یابد، بلکه برای ایجاد جامعه ای «زنانه» تر^۱، تحوّل بس بنیادی تر لازم است. در حال حاضر شاید عالی ترین ارزش اجتماعی و لذا معیار قضاوت درباره ی ارزش و شأن یک فرد، قدرت است. دیانت بهائی به ما می آموزد که باید در جهت ایجاد جامعه ای با ارزشهای متفاوت تلاش نمائیم. جامعه ای که در آن به خدمت و تعاون با احترام بیشتری نگریده می شود. به این ترتیب می توان برای درک بعضی دیگر از تعالیم بهائی، مانند عدم مداخله در امور سیاسی، مطالبی را استنباط نمود.

عنوان این مقاله شاید خلاصه ی تجربیات زنان در تاریخ مدوّن کلیه ی جوامع باشد. چرا زنان دائماً به حاشیه رانده شده اند؟ چگونه می توانیم جامعه ای بنا کنیم که در آن زنان نقشی برابر با مردان ایفا نمایند؟ از آنجائی که بهائیان مدعی تلاش در راه ساختن چنین دنیائی هستند، عواملی که وقوع آن را متحقق می سازند، کدامند؟ تاریخ هشتاد سال گذشته در غرب نشان می دهد که برای ایجاد تحوّل در موقعیت زنان در جامعه، تنها نیت خیر کافی نیست.

پدر سالاری و قدرت

برای شروع باید تعیین نمود که «امور مهم» در جامعه ی ما کدامند. ساختار اجتماعی ما چیزی است که انسان شناسان^۲ آن را جامعه ای پدر سالار^۳ می نامند که مفهوم تحت اللفظی آن یعنی جامعه ای که در آن مردان حاکمند. اطلاق این لفظ صرفاً به سبب مسأله ی جنسیت کسانی که در موضع قدرت و حاکمیتند، نیست. یک سلسله ای از ارزشها وجود دارند که وجه مشخصه ی پدر سالاری هستند. این ارزشها حتی هنگامی که مانند دهه ی ۱۹۸۰ در انگلستان یک زن تاجدار و یک نخست وزیر زن همزمان

¹ A more “feminine” society

² Anthropologist

³ Patriarchy

فرمان می‌راندند، کماکان وجود داشت. این دو زن کشور را از پدر سالاری به مادر سالاری^۴ متحول نساختند. جامعه هنوز پدر سالار بود و ارزشهای قدیم خود را داشت، فقط این زنان در ساختار جامعه ی پدر سالار به «مردان افتخاری»^۵ مبتال شده بودند.

پدرسالاری ارزشهای جامعه ی ما را تعیین نموده، ما را در ساختن تصویر ذهنی خود از واقعیت، یاری می‌دهد و آنگاه است که این تصویر ذهنی به واقعیت تبدیل می‌گردد و ما همه ی فرضیات و ارزشهایش را بدون لحظه ای درنگ می‌پذیریم. ارزشهای جامعه ی پدر سالاری که در آن زندگی می‌کنیم، کدامند؟ در پدرسالاری عالی‌ترین ارزش، قدرت است. کسانی که صاحب قدرتند، مهمند؛ مورد توجهند، هر آنچه می‌کنند در روزنامه‌ها و کتابهای تاریخ ثبت می‌گردد. آنهایی که قدرت ندارند، نادیده انگاشته می‌شوند: به حساب نمی‌آیند، از این لحاظ که هنگام تصمیم‌گیری به آنها توجهی نمی‌گردد در ساختار اجتماعی حتی «دید» نمی‌شوند، در کتابهای تاریخ جایی ندارند.

نمونه ی بارز این نوع جوامع، یونان در هزاره های پنجم و چهارم قبل از میلاد مسیح است، یعنی زمانی که تمدن یونان به اوج خود رسیده بود، زمانی که سقراط، افلاطون و ارسطو در آتن می‌زیستند و اسکندر کبیر بیشتر جهان متمدن را فتح کرده بود. این دوره در کتابهای تاریخ به عنوان «عصر عظیم و با شکوه» یونان ثبت گردیده است، اما فقط از نظر کسانی که صاحب قدرت بودند. زنان آتن چگونه؟ زنانی که از لحاظ فکری و جسمی ناقص محسوب می‌شدند، در سن پائین ازدواج می‌کردند و از آن پس بدون هیچگونه آزادی و حقی در خانه های شوهرانشان محبوس می‌گردیدند. برده های بیشمار آتن چگونه؟ آیا برای آنان نیز آن دوران، عصری «عظیم و با شکوه» بود؟ هیچگاه نمی‌توانیم با قاطعیت در این مورد سخن برانیم چرا که آنان نامرئی بودند. هیچ مورّخی زحمت ثبت افکار و احساسات آنان را به خود نداده است.

این تحلیل در مورد همه ی گروه های فاقد قدرت صدق می‌کند. تاریخ، زنان، فقرا، اقلیت های قومی و نژادی، بردگان، دهقانان و طبقه ی کارگر را نادیده گرفته است. یکی از دلائل پایدار بودن پدر سالاری علیرغم اقدامات انقلابی بسیاری که در جهت براندازی نظام حاکم صورت گرفته، این است که قدرت، یک ارزش مخرب است. اگر دو گروه الف و ب وجود داشته باشند که اولی قدرت را به عنوان عالی‌ترین ارزش در دست داشته و دومی فاقد آن باشد، در این صورت گروه ب هر چه کند شکست می‌خورد. گروه ب اگر به ارزشهای خود پایبند بماند از رقابت با گروه الف برای کسب قدرت امتناع کند، مقهور می‌گردد و ارزشهای الف به آن تحمیل می‌شود. اگر با الف رقابت کند، این امر فقط از طریق مبارزه برای کسب قدرت میسر است. در این صورت نیز ب قدرت

⁴ Matriarchy

⁵ Honorary Males

را به عنوان یک ارزش پذیرفته و لذا ارزشهای خود را از دست داده است. در هر دو حالت الف موفق می شود ارزشهای خود را بر ب تحمیل کند.

دومین جنبه ی مخرب قدرت آن است که گروههایی که آن را گرامی می دارند، مایلند کسانی را که به آن بی توجهند مقهور سازند. گروه صاحب قدرت مایل است واقعیت اجتماعی جامعه را بنا نماید و می تواند از طریق کنترل، مثلاً آموزش، اطلاع رسانی و مذهب آن را بر بقیه جامعه تحمیل سازد و این امر منجر می شود به اینکه گروههایی حکومت نمایند که قدرت را یک ارزش عالی می شمارند.

بسیاری از مردم گمان می کنند که تساوی زن و مرد هنگامی تحقق می یابد که اقلأ ۵۰٪/مدیران، مقامات عالی رتبه حکومت، متخصصین و در جامعه ی بهائی نیمی از اعضای محافل روحانی ملی از زنان باشند. اما این تنها بدان معنی است که زنان - یا دقیق تر بگوئیم بعضی از زنان - در ساختار قدرت جامعه ترقی نموده و بالنتیجه گروه دیگری - مثلاً یک اقلیت نژادی یا دینی، طبقات فقیرتر یا جمعیتی روستائی - به جایگاه سابق زنان مترقی تنزل می کند. در این صورت خود ساختار، با همه ی بی عدالتی هایش، دست نخورده باقی مانده و تنها ترکیب آن تغییر نموده است.

البته می توانیم از این نیز فراتر رویم : تلاش در جهت رسیدن به هدف ترکیب زنانه ۵۰٪ در بالاترین ساختارهای قدرت و دستیابی به این هدف، ممکن است یک نوع احساس کاذب موفقیت و پیروزی بی محتوا به وجود آورد. هر گروه منسجم و سازمان یافته ای که به اندازه ی کافی مصمم باشد، می تواند در بدست آوردن قدرت موفق شود. لذا تصور اینکه زنان بتوانند در طی چند دهه به این هدف دست یابند، دور از ذهن نیست.

اکثر انقلاب ها در آغاز در پی براندازی ساختار قدرت و ارائه ی جامعه ای با مساوات بیشتر هستند.

انقلابیون با استدلال ثابت می کنند که هرگاه به قدرت برسند، اقتدار خود را در جهت ایجاد جامعه ای با تعاون بیشتر به کار خواهند برد. به طور مثال هدف نظریه پردازان انقلاب های فرانسه و بلشویکی همین بود. بسیاری از جنبش های دیگر نیز به همین توجیه متوسل شده اند. اما هنگامی که انقلابیون به قدرت می رسند، چه اتفاقی می افتد؟ انقلابیون به جای آنکه اصول مساوات طلبانه ی خد را ترویج دهند، غالباً توسط بازی قدرتی که شروع کرده و با آن اقتدار را در قبضه ی اختیار خود گرفته اند، فاسد و منحط می گردند. به جای آنکه جامعه ای با مساوات بیشتر بسازند، با تأسیس مؤسسات و تبلیغات سعی می کنند قدرت را

در دست خود نگاه داشته در عین حال می کوشند پیروانشان را متقاعد نمایند که اهداف انقلاب تحقق یافته است. جرج اُروِل^۶ در کتاب قلعه ی حیوانات^۷ این موضوع را به تصویر می کشد که چگونه اغلب «انقلاب ها» به سادگی گروهی حاکم مستبد را جانشین گروهی دیگر می سازند.

یک جامعه ی زنانه

جز پدر سالاری چه شق دیگری وجود دارد؟ احتمالاً هیچگاه یک جامعه ی مادرسالار (حکومت زنان) به معنی واقعی وجود نداشته است. چنانچه ذکر شده هر گاه زنان حکومت کرده اند، به عنوان مردان افتخاری پذیرفته شده بودند. البته جوامعی وجود داشته که مادرمحور^۸ (زنان محور گروه اجتماعی هستند) و مادر تبار^۹ (نسب از شاخه ی مادری پیگیری می شود نه از شاخه ی پدری) بوده اند و هنوز هم اینگونه جوامع در بین مردمان قبیله های دور افتاده وجود دارد. در این گونه جوامع چنین نیست که زنان حاکم بوده و یا از قدرت بیشتری برخوردار باشند، بلکه این قدرت است که یک ارزش مهم شمرده نمی شود. در چنین جوامعی زن و مرد در کنار یکدیگر با تعاون زندگی می کنند، نه رقابت.

در گذشته های دور بسیاری از جوامع و یا حتی اکثر آنها مادر محور بوده اند. علت اینکه دیگر این وضع وجود ندارد شاید به تأثیر متقابل گروههای انسانی بر یکدیگر مربوط باشند. تا زمانی که تراکم جمعیت آنقدر کم بود که این تأثیر متقابل میان گروه های هم جوار در حد ناچیزی وجود داشت، این وضعیت احتمالاً شبیه جوامع مادر محوری بوده که در میان پستانداران عالی^{۱۰} یافت می شود. اما با افزایش جمعیت، گروه ها شروع به تأثیر گسترده تری بر روی یکدیگر نمودند و ناگزیر با چیره شدن یک گروه بر گروه دیگر روابط قدرت طلبانه گسترش یافت.

می توانیم جامعه ی پدرسالار را با این وجوه مشخصه توصیف نمائیم: قدرت، حاکمیت، اختیار و نفوذ، پیروزی، مالکیت، قانون، شجاعت و نیرو از بیشترین ارزش برخوردارند. تأثیر عمده ی متقابل گروه ها بر یکدیگر رقابت و منازعه است. هدف وسیله را توجیه می کند. نتایج به صورت پیروزی یا شکست بیان میشوند. در چنین جامعه ای فقط برنده ها هستند که امتیاز می گیرند، نه بازنده ها. این جامعه در سنن، مؤسسات، تمدن و تسلط بر عالم طبیعت خلاصه می شود. این تمایل وجود دارد که قدرت، متمرکز گردد زیرا این یکی از راههای به دست آوردن قدرت بیشتر است.

⁶ George Orwell

⁷ Animal Farm

⁸ Matrifocal

⁹ Matrilineal

¹⁰ Primate

بر عکس در جامعه ی مادرمحور بالاترین ارزشها عبارتند از: پرورش، زندگی بخشیدن، عشق، حسّاسیت، طبیعی بودن^{۱۱}، خلاقیت، کارکردن با طبیعت و حمایت از دیگران. تأثیر متقابل گروهها بر یکدیگر مشارکت و تعاون است. وسیله به اندازه ی هدف مهم است. بهبود شرایط برای همه، میزانی است برای سنجیدن پیروزی و موفقیت. این جامعه با عالم طبیعت هماهنگ است. مشارکت و تصمیم گیری بر مبنای مشورت، که شدیداً مورد قبول این جامعه است، در جوامع کوچک مستقل انجام می شود.

حال اصل تساوی زن و مرد در دیانت بهائی در ارتباط با مطالب فوق چه مفهومی دارد؟ بسیاری از افراد گمان می کنند این بدان معناست که در جامعه ی ما باید قدرتی مساوی با مردان به زنان داده شود «اعطای قدرت» عبارتی است که در این رابطه متداول شده است. اما حضرت عبدالبهاء زنانه کردن خود جامعه را طلب کرده اند، جامعه ای را خواستند که در آن قدرت اهمیت کمتری داشته باشد.

«در ایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت بوده و رجال به قوه ی شدت و صلابت جسماً و فکراً بر زنان تسلط یافته بودند. اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده قوه اجبار رو به اضمحلال است و ذكاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است، رو به علو و سمو و استیلاست. پس این قرن بدیع شئونات رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضائل نسوان نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم، قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت.»^{۱۲}

البته حضرت عبدالبهاء بر تعریف مجدد کلمات خاصی که از دیرباز با ارزشهای مردانه ی پدرسالاری ملازمه داشته اند، تأکید می فرمایند. برای مثال کلمه ی «پیروزی» را در نظر بگیرید. ایشان می فرمایند که دیانت بهائی «انتصارش در تسلیم و تفویض است»^{۱۳} (ترجمه) و از حضرت بهاءالله چنین نقل می فرمایند: «پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آنست که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوی است به سیف بیا و حکمت تبیان مفتوح شود.»^{۱۴}

به همین ترتیب، حضرت عبدالبهاء مفهوم رقابت را از نقش معمولش در یک خانه ی مردانه، که همان بدست آوردن قدرت است، دگرگون نموده، در عوض آن را به وسیله ای در عرصه ی خدمت ارتقاء می دهند: «در خدمت حق و امر او بر یکدیگر

¹¹ Spontaneity

¹² بهاءالله و عصر جدید، صفحه ی ۱۷۴.

¹³ Selections from the writings of Abdu'l-Baha (Haifa: Bahai World Center, 1978) 256

¹⁴ مجموعه الواح ملوک و سلاطین، لوح سلطان ایران، صفحه ی ۱۶۳

سبقت گیرید. این است آنچه که شما را در این جهان و جهان دیگر به کار آید.^{۱۵} در نظر حضرت عبدالبهاء نهایت بلند همتی و افتخار از برای کسی نیست که قدرت را بدست می آورد بلکه از آن فردی است که در خدمت به «ترقی و تعالی بشر»^{۱۶} و «صلح اعظم»^{۱۷} (ترجمه) از دیگران سبقت گیرد.

بنابراین می توان پذیرفت که آنچه دیانت بهائی درصدد تحقق آن است، تأسیس جامعه ای نیست که در آن زنان از قدرت بیشتری برخوردار باشند، بلکه ایجاد جامعه ای است که در آن از اهمیت قدرت، به عنوان یک ارزش، تا حد زیادی کاسته شده باشد. در چنین جامعه ای زنان، نه از طریق رقابت با مردان در یک ساختار قدرت، بلکه از طریق ابراز نمودن فضائل خودشان قادرند که مساوی مردان گردند.

«اگر نساء به مثل رجال تربیت شوند مثل مردان می شوند، بلکه احساسات زنها بیشتر است، رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست.»^{۱۸}

«نساء اخلاقاً شجاع تر از رجالند و نیز صاحب استعدادات مخصوصه ای هستند که ایشان را قادر می سازد در لحظات خطر و بحران بر خود مسلط باشند... کلاً احساسات دینیّه در زنها قوی تر از مردهاست. اناث بصیرتر، فهیم تر و سریع الانتقال ترند.»^{۱۹} (ترجمه)

مفاهیمی در مورد تعالیم و مجهودات بهائی

مفهوم تعلیم تساوی زن و مرد در دیانت بهائی، به نحوی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت، برخی دیگر از اصول و تعالیم بهائی را تا اندازه ای روشن می سازد. اول، اهمیت ساختار غیر متمرکز قدرت و ماهیت غیر فردی حاکمیت در تشکیلات اداری بهائی به روشنی بر ما مکشوف می گردد. چنانچه ذکر شد، به احتمال قوی علت اصلی از بین رفتن جامعه ی مادرمحور، افزایش فشار جمعیت بوده که توانائی یک گروه را برای اعمال قدرت بر سایر گروهها افزایش داد. وجه مشخصه ی جامعه ی پدر سالار متمرکز شدید قدرت است. بنابراین برای دستیابی به جامعه ای زنانه تر باید بیش از آنچه که اکنون در جوامع ما وجود دارد، به متمرکز زدائی پردازیم. نظم اداری بهائی و تأکید آن بر حقوق محفل محلی در مورد تسلطش بر ناحیه ی محلی خود، انذارات

^{۱۵} ظهور عدل الهی، صفحه ی ۸۷۰

^{۱۶} Promulgation of Universal Peace (Wilmette : Baha'i Publishing Trust , 1990)83

^{۱۷} Ibid, 123

^{۱۸} خطابات جلد ۱، صفحه ی ۱۶۴

^{۱۹} Abdu'l-Baha in London(Lodon : Bahai Publishing Trust , 1982)103

حضرت ولی امرالله در خصوص «آفت مرکزیت افراطی»^{۲۰} تصمیم بیت العدل اعظم مبنی بر تفویض اختیار اخذ تصمیم درباره ی طرح نقشه های جهانی به سطوح ملی و پیام مورخ ۲ ژانویه ۱۹۸۶ معهد اعلی مبنی بر اینکه این تفویض مسئولیت نشانگر پیشرفت امر بهائی و طلوع یم عهد جدید است - همه ی اینها بیانگر اهمیت تمرکززدائی به عنوان یک وجه مشخصه ی نظم اداری بهائی است. قدرت فردی نیز که از مشخصات پدرسالاری است، در دیانت بهائی نفی گردیده چه که قدرت و حاکمیت تماماً در اختیار مؤسسات انتخابی است، نه افراد. شیوه ی انتخابات بهائی برای تعیین این مؤسسات، پرهیز از رقابت در جمع آوری آراء است، امری که در اکثر نظام های سیاسی امروزی رواج دارد. نحوه ی عمل این مؤسسات متضمن مشاوره با کل جامعه و تصمیم گیری بر مبنای مشورت است. کلیه ی شیوه های این نظام اداری با اکثر تشکیلات امروزی تفاوت ریشه ای دارد. حضرت ولی امرالله در انداز به کسانی که برای عضویت در تشکیلات بهائی انتخاب می شوند، این تفاوت را چنین بیان می فرمایند:

«همچنین باید متوجه بود که مقصد اصلی شریعت الله حکومت جابرانه و استبداد رأی نبوده، بلکه اساس آن دوستی و مودت خاضعانه و مشورت آزاد و صمیمانه است»^{۲۱} (ترجمه) اگر چه مؤسساتی مانند هیأت مشاورین قاره ای و هیأت معاونت وجود دارند که تشکیل آنها بر مبنای انتصاب فرد است، اما این مؤسسات هیچ قدرت و اختیاری ندارند بلکه وظایفشان تشویق و ترغیب است.

دوم، تعلیم عدم مداخله در امور سیاسیه دیانت بهائی را می توان در پرتو این نوع تحلیل قدرت بررسی نمود. بهائیان می کوشند جامعه ای بنا کنند که از لحاظ ماهیت و کیفیت زنانه تر باشند. اگر جامعه ی بهائی بگذارد که جذب سیاست های قدرت پدرسالاری گردد، در معرض خطر انحراف از هدف غائی خود قرار می گیرد. وارد شدن در سیاست های حزبی به معنای پذیرفتن قدرت به عنوان عالی ترین ارزش است. این همان تأثیر مخرب قدرت به عنوان یک ارزش است. این امر می تواند به معنای پیروی از سایر انقلاب ها در مسیری باشد که مآلاً هدف نهائی را به مخاطره می افکند.

بسیاری جامعه ی بهائی را به خاطر اجتناب از سیاست های حزبی سرزنش کرده اند، چه که از نظر ایشان عدم مداخله در امور سیاسیه به معنای آن است که جامعه ی بهائی از تنها روش مؤثر و آشکار ترغیب دیگران به پذیرفتن اصول خود صرف نظر کرده است. اما به کمک تحلیل فوق در می یابیم که وارد شدن در سیاست، متضمن شکست در رسیدن به هدف غائی است. البته فهم این مطلب دشوار است که طبق روش دیانت بهائی چه راه دیگری وجود دارد. با چه روش دیگری می توان با تأثیر مخرب قدرت مبارزه کرد؟ قبلاً دیدیم که مبارزه ی مستقیم با آن ممکن نیست، زیرا مخالفانش را با تحمیل ارزشهای خود نابود می سازد.

^{۲۰}نظم جهانی بهائی، منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله، ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم، ص ۵۷
^{۲۱}نقل از بهائی پروسیجر، طبع لجنه ملی نشر آثار امری، ص ۵۲

تنها راهی که برای بهائیان وجود دارد آن است که به آرامی پیش روند و در حالی که مفسد سیاست های قدرت طلبانه نظم قدیم را ویران می سازد، شقّ دیگر یعنی جامعه ای زنانه تر را بنا کنند.

سومین عرصه ای که این تحلیل آن را روشن می سازد، محدوده ی زمانی طولانی است که بهائیان برای ایجاد تغییرات مورد نظر خویش به آن نیازمندند. به عنوان مثال، حضرت ولی امرالله وصول به اهدافی چون «ظهور جامعه ی جهانی، وقوف بر شهروندی جهانی، تأسیس مدنیت و فرهنگ جهانی» را صرفاً مقارن با «مراحل اولیه ی ظهور عصر ذهبی دور بهائی»²² (ترجمه) به شمار می آورند. زیرا آنچه که مورد نظر ماست صرفاً پذیرش عقلانی موقعیت یکسان زن و مرد و یا مشارکت زنان در کلیه ی عرصه های جامعه نبوده، بلکه تحوّل به مراتب بنیادی تر در پایه ها و ارزشهای جامعه است، یعنی تحقق تدریجی یک واقعیت جدید.

علّت آنکه تحقق این امر محتاج زمانی طولانی است در ماهیت مخرب قدرت نهفته است. حرکت در مسیری که منتهی به کاهش اهمیت قدرت به عنوان یک ارزش اجتماعی می گردد، لزوماً حرکتی کند و پیچاپیچ است. صرفاً وجود افراد معدودی که هنوز توسط ملاحظات قدرت تحریک می گردند، کافی است که مجاهدات تعداد کثیری از دیگران را نابود سازد. قدرت به توده ی عظیمی از افراد نیاز ندارد تا بتواند زمام امور یک جامعه را بدست گیرد، اما برای تضمین ارزشهای زنانه حمایت توده ها مورد نیاز است. اگر فقط عده ی قلیلی مصمّم گردند که بر پایه ی قدرت عمل کنند، می توانند کلّ یک جامعه را تحت سلطه ی خود در آورند و این امر یا از طریق مقهور ساختن اکثریت انجام میشود و یا از طریق وادار ساختن اکثریت به اینکه در ازای تسلط یافتن بر آن گروه اندک از ارزشهای خود صرف نظر کنند. بنابراین تنها نظر مساعد اکثریت جمعیت در مورد جامعه ای که زنانه تر بوده و کمتر بر اساس قدرت بنا شده باشد، کافی نیست و صرفاً ممکن است از «مراحل اولیه ی ظهور ذهبی» باشد در حالی که حتی در این مرحله نیز هدف نهائی بسیار دور از دسترس خواهد بود.

بهرحال جامعه ی مورد نظر بهائیان یک جامعه ی کاملاً مادر محور نیست. آنچه که حضرت عبدالبهاء اراده فرموده اند، تعادل میان این دو نظام ارزشها است. در نظام بهائی، یعنی نظام جهانی حضرت بهاءالله، ساختارهای قدرت و حاکمیت وجود دارد اما اینها به فرد واگذار نمی شوند. قدرت و حاکمیت در کلّ جامعه، که در مؤسسات انتخابی تجلّی نموده، استقرار یافته است. مؤسساتی که به دلیل نظامنامه و نحوه ی انتخاب و عملکردشان، بعید است که افراد یا اقلیت ها را مورد ستم قرار دهند. بدین ترتیب جامعه ابزارهای قدرتی چون دادگاه ها، زندان ها و غیره را دارا خواهد بود، اما این ابزار در اختیار هیچ فرد یا گروه مشخصی قرار نخواهد گرفت و به سلاح آنان مبدّل نخواهد شد. و بالاخره می رسیم به این مسأله بحث بر انگیز که چرا زنان نمی توانند به عضویت بیت

²² The World Order of Baha'u'llah (Wilmette: Baha' Publishing Trust, 1971) 163

العدل اعظم در آیند. در شرایط جامعه ی امروز این موضوع، مسأله ی جایگاه قدرت است. دیدگاههای تحلیلی این مقاله می تواند نشان دهد که همین جنجال بر انگیز بودن مسأله ی قدرت، مبین این واقعیت است که ارزشهای جامعه ی کنونی تا چه حد از ارزشهای مورد نظر دیانت بهائی دور است. این تصور که عضویت در این مجمع، مقامی قدرتمند و در سطح بالاست، سبب می گردد که مستثنی بودن زنان از عضویت در این مؤسسه به صورت چنین معضلی در بیاید. به این ترتیب میزان مسأله برانگیز بودن این موضوع، نشانه ی میزان موفقیت ما در دگرگون ساختن جامعه است: هنگامی که این مسأله که چه کسی قدرت را در دست دارد، دیگر اهمیتی نداشته باشد، ما حقیقتاً به جامعه ی زنانه تر دست یافته ایم.

در پرتو این تحلیل از نقش قدرت، استراتژی متفاوتی برای دستیابی به هدف دیانت بهائی مبنی بر ایجاد جامعه ای زنانه تر روشن می گردد. در عین اینکه دلیل وجود ندارد که در جهت افزایش تعداد زنان منتخب در محافل بهائی تلاش نکنیم، اما باید همواره در نظر داشته باشیم که این نوع تأکید در واقع تلاشی است در جهت ترغیب زنان به اینکه ماهیت مردانه ی جامعه ی ما را پذیرفته، تحت این شرایط پدر سالارانه با مردان رقابت نمایند و این یعنی تسلیم ماهیت مخرب قدرت شدن. در عوض باید به جوامع بهائی خود بنگریم و ببینیم که از چه طریقی می توانیم آنها را به عرصه های بهتری برای مشارکت حقیقتاً «زنانه» ی همه ی افراد تبدیل نمائیم. می توانیم بر فعالیت های اجتماعی خود نظر افکنده، ببینیم که کدامیک از آنها ماهیتاً مردانه تر و کدامیک زنانه ترند. به عقیده نگارنده آن دسته از فعالیت ها که در ارتباط با بسط و توسعه اند، مثل امور اداری و اجرائی و امور مربوط به اعلان و انتشار امر، و آن گروه اهداف زندگی اجتماعی بهائی که به راحتی قابل شمارشند، مانند تعداد محافل روحانی محلی و مراکز امری، فعالیت های مردانه هستند و آن دسته فعالیت های که پرورش جامعه را در بردارند، مانند تحکیم و تعمیق و کلاس های درس اخلاق و نیز اهداف کیفی ارتقاء زندگی اجتماعی بهائی که بر شمردن آنها را به راحتی میسر نیست، فعالیت های زنانه هستند. ایراد سخنرانی فعالیتی مردانه و امور مشاوره ای از فعالیت های زنانه است. البته واضح است که هم مردان و هم زنان باید در هر دو نوع فعالیت، شرکت کنند.

تا کنون فعالیت های مردانه در جامعه ی بهائی غالب بوده اند. برای مثال تعداد فعالیت های مربوط به تبلیغ و انتشار امر و کنفرانسهای برگزار شده را در نظر بگیرید و آن را با تعداد برنامه های مربوط به گسترش مهارت های مشاوره ای برای بهبود ازدواج و زندگی خانوادگی بهائی مقایسه کنید. اما خوشبختانه موازنه ی فعلی در حال جا به جا شدن است. در نقشه ی ۶ ساله^{۲۳} و

^{۲۳} ۱۴۳-۱۴۹ بقیع - ۱۹۸۶ - ۱۹۹۲ میلادی

اخيراً نقشه ی سه ساله ی^{۲۴} بیت العدل اعظم، بیش از پیش، بر اهداف کیفی تأکید گردیده و این مسأله در جامعه ی بهائی نیز انعکاس یافته است.

حال به عنوان این مقاله باز می گردیم : «در تمام امور مهم زنان به حساب نمی آیند» اکثر افراد و بسیاری از فمنیستها (و شاید حتی بسیاری از بهائیان) گمان می کنند که هدف از ترقی زنان باید آن باشد که اموری به نحوی تغییر یابند که زنان در جامعه «به حساب آیند» آنچه که این تحلیل خاطر نسان می سازد، آنست که هدف ما باید آن باشد که «امور مهم» را در جامعه ی خود تغییر دهیم.

^{۲۴} ۱۵۰ - ۱۵۳ بدیع - ۱۹۹۳ - ۱۹۹۶ میلادی